وقتی کلاه‌سبزهای نیروی دریایی ارتش دفاع از خرمشهر را به بازنشستگی و انتقال به تهران ترجیح دادند

ناخدا یکم عباس گرزین
ناخدا دوم حسین علیزاده

ناخدا هوشنگ صمدی یکی از قهرمانان ملی ارتش در دوران مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر است؛ افسری شجاع، دلیر، با کفایت و بسیار ایران‌دوست که به فرماندهی او، تکاوران، نیروهای مردمی و سپاه پاسداران با ایثار خون و جان خود موفق شدند ارتش عراق را هفته‌ها در خرمشهر زمین‌گیر کنند و ضربات و تلفات سنگینی بر تجهیزات و نفرات متجاوز به آب و خاک ایران‌زمین وارد کنند. در ادامه بخشی از خاطرات ناخدا صمدی از روز اول جنگ را به روایت خودش می‌شنویم.

«روز ۳۱ شهریور عراق با دوازده لشکر، شامل پنج لشکر زرهی، پنج لشکر مکانیزه و دو لشکر پیاده از غرب و جنوب به ایران حمله کرد. هر لشکر زرهی دارای ۹ گردان زرهی و هر گردان هم دارای ۵۴ تانک بود.

در همان روز من داشتم کارهای تسویه‌حسابم را انجام می‌دادم. تا آن روز هم فرمانده گردان یکم تکاوران بودم و هم جانشین فرمانده منطقه دوم دریایی بوشهر. بازنشسته شده بودم و می‌توانستم با خیال راحت به تهران بروم و از دوران بازنشستگی‌ام در تهران یا حتی خارج از ایران لذت ببرم.

در ابتدای جنگ فرمانده منطقه دوم دریایی بوشهر ناخدا رزمجو بود. آن روز حدود ساعت ۲ بعدازظهر از ستاد تکاوران پیاده به طرف دفتر فرمانده منطقه می‌رفتم. در پارک موتوری یک‌دفعه صدای هواپیما را در آسمان شنیدم و بعد دو هواپیمای میگ عراقی در بالای سرم ظاهر شدند. فهمیدم که جنگ به‌طور رسمی شروع شده و عراقی‌ها از هوا و زمین به خاک مقدس ایران تجاوز کرده‌اند. به عنوان یک افسر ارتشی از این جنگ و تجاوز دلگیر و برافروخته شدم. فکر کردم دیگر جای بازنشستگی و شانه خالی کردن از مسئولیت دفاع از کشورم نیست و از همان جا مستقیم به دفتر جناب ناخدا رزمجو، فرمانده منطقه نیروی دریایی بوشهر رفتم. ایشان هم ناراحت بود. سلام نظامی دادم. بلند شد آمد طرفم و با من دست داد. بعد از کمی صحبت گفت: «خبری برایت دارم. امروز عراقی‌ها رسماً جنگ را شروع کردند.»

ـ بله. خودم پرواز و شلیک هواپیماهایشان را دیدم.

ـ داری تسویه‌حساب می‌کنی؟

ـ بله قربان.

آهی کشید و گفت: «می‌خواهی بمانی یا بروی؟»

فکر همه چیز را کرده بودم و بزرگ‌ترین و حساس‌ترین تصمیم زندگی‌ام را گرفته بودم. گفتم: «فکر می‌کنید می‌توانم بروم؟»

ـ تو بازنشسته شده‌ای. می‌توانی بروی.

در حالی که سعی می‌کردم بغض گلویم را فرو بدهم و بر خودم مسلط باشم، گفتم: «نه! می‌مانم. اگر بروم تا آخر عمر پیش خودم و خانواده‌ام شرمنده می‌شوم.»

بعد اضافه کردم: «فردا خانواده‌ام به من نمی‌گویند که تو تا حالا حقوق گرفتی برای چنین روزی و وقتی به وجود تو نیاز داشتند، چرا همه چیز را رها کردی و برگشتی؟ من برای آنها جوابی ندارم و حرف آنها درست و منطقی است. من تکاورم و برای چنین روزی ساخته و تربیت شده‌ام. چقدر در عملیات‌ها و مانورها شرکت کرده و چقدر مهمات مصرف کرده‌ام. الان می‌توانم بگذارم و بروم؟ نه جناب ناخدا، نمی‌روم. می‌مانم و از کشورم دفاع می‌کنم.»

جناب ناخدا رزمجو مرا بوسید و با دست به‌شانه‌ام زد و گفت: «درود بر تو! از افسر لایق و شجاعی مثل تو انتظارم همین بود.» بعد هم گفت: «پس حالا که نمی‌خواهی بروی، نیروهایت را جمع کن و برو خرمشهر. امریه آمده که گردان تکاوران بلافاصله به خرمشهر بروند و از این بندر دفاع کنند.»

برگشتم به واحد تکاوران. احساس می‌کردم کوه سنگینی بر دوشم گذاشته شده است. دفاع از شهر مهمی چون خرمشهر با آن وسعت مرز زمینی با عراق، کار کوچکی نبود. هواپیماهای عراقی در ساعت ۲ بعدازظهر فرودگاه بوشهر را بمباران کرده بودند. بعدها فهمیدم که چندین فرودگاه دیگر در شهرهای دیگر را هم بمباران کرده‌اند. وقتی به واحد تکاوران رسیدم ساعت اداری تمام شده بود و تقریباً همه رفته بودند. بلافاصله آماده‌باش اعلام کردم. افسران و فرماندهان گروهان‌ها را جمع کردم و جلسه کوتاهی با آنها گذاشتم و شروع جنگ و رفتن به خرمشهر را برایشان تشریح کردم. گفتم: «مأموریت گردان ما دفاع از خرمشهر است. ساده اما سنگین!»

فرماندهان گروهان‌ها دسته‌جمعی گفتند: «جناب ناخدا، خیلی هم ساده و سبک است! اصلاً هم سنگین نیست! ما برای چه این همه آموزش دیده‌ایم و از در و دیوار بالا رفته‌ایم برای چنین روزی!»

از این حرف و روحیه بالای افسرانم خوشحال شدم. سنگینی بار مسئولیت و مأموریت بر دوشم کمتر شد! یکی‌یکی آنها را بوسیدم و گفتم: «انتظارم از شما افسران شجاع هم همین است.»

از افسران لایق و شجاع و کاردان من در گردان تکاوران، ستوان حسینی‌ای بود که ماه‌ها در خرمشهر خدمت کرده بود. امریه انتقالش از بوشهر به تهران آمده بود و داشت تسویه‌حساب می‌کرد. به او گفتم: «چه کار می‌کنی؟ می‌روی یا می‌مانی؟»

آن افسر ایران‌دوست گفت: «دیگر تمایل ندارم به تهران بروم. هر جا که واحد برود، من هم می‌روم.»

لبخندی از سرِ شادی و رضایت زدم و گفتم: «پس خودت را آماده رفتن به خرمشهر کن! امشب می‌رویم.»

بعد از این جلسه کوتاه فرماندهان گروهان‌ها شروع به جمع‌آوری پرسنل تحت امر خود کردند. افسری که در گردان و بوشهر می‌ماند، ستوان عابدی بود که باید کارهای تدارکاتی و نیازهای ما در خرمشهر را در پایگاه پیگیری می‌کرد. یک گردان تکاور از مدت‌ها قبل آماده کارزار است. تا به کارها سر و سامان بدهم و گردان یکم تکاوران را، که حدود ششصد نفر بودند آماده اعزام به آبادان و خرمشهر کنم، چند ساعت طول کشید. در این فاصله تکاوران آمدند و تجهیز شدند. به هر کدام پنج خشاب بیست تایی فشنگ تحویل داده شد. مهمات از انبار مهمات تحویل و بارگیری شد. ماشین‌ها را آماده و باک همه خودروها را پر از بنزین کردند. یکی دو تانکر بنزین هم آماده حرکت با کاروان شد. آشپزخانه صحرایی هم آماده حرکت شد. بیسیم‌ها و باتری آنها را چک کردند و همه چیز برای رفتن به جبهه و دفاع از خاک میهن آماده شد.

قبل از حرکت، فرماندهان را روی نقشه توجیه کردم. دستور عملیاتی کتبی صادرشده از ستاد منطقه دوم دریایی بوشهر را برای فرماندهان قرائت کردم و بر مبنای مأموریت واگذارشده روی نقشه اقدامات ابتدایی را انجام دادیم و تقسیم منطقه استقرار در خرمشهر را به حرکت بعدی و پس از رسیدن به نزدیکی‌های خرمشهر موکول کردیم. قبل از رفتن نفرات گردان را جمع کردم و درباره خطر ستون پنجم و حساسیت موقعیت برایشان سخنرانی کردم. در بخشی از سخنانم گفتم: «شما برای دفاع از آبادان و خرمشهر می‌روید. مواظب هرگونه تحرک ستون پنجم باشید. در طول مسیر ممکن است مورد حمله هوایی دشمن قرار بگیریم. حتی ممکن است گروه‌هایی از ستون پنجم و عوامل و مزدوران دشمن به ستون حمله چریکی کنند. ما دفاع هوایی نداریم. خیلی مواظب خودتان باشید.»

بعد از سخنان من نیروها از خانواده‌هایشان خداحافظی کردند. صحنه تأثیربرانگیزی بود. برخی از افراد خانواده تکاورها گریه می‌کردند. جناب ناخدا رزمجو فرمانده پایگاه و رئیس عقیدتی- سیاسی هم آمده بودند. تکاوران از زیر قرآن کریم عبور کردند و در ماشین‌های نظامی نشستند. ۱۱۲ خودرو شامل کامیون و جیپ آماده حرکت شد. مسئولان پایگاه و عده‌ای از مردم بوشهر هم برای بدرقه آمده بودند. لحظات تاریخی و باشکوهی بود که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد.

تقریباً همه پرسنل رزمی و حتی کادرها و پرسنل گردان تکاوران را برای بردن به خرمشهر بسیج کرده بودم. فقط برای حراست و نگهداری از تأسیسات چند تکاور در سایت بوشهر ماندند. همچنین اکثر تکاوران اس‌بی‌اس هم در سایت ماندند تا اگر اتفاق خاصی در دریا و جزایر افتاد، از وجودشان استفاده شود. به مرکز آموزشی تکاوران در منجیل هم تلفنگرام کردیم و از آنها خواستیم که در اسرع وقت، پرسنل تکاوری را که دوره آموزشی‌شان کامل شده به خرمشهر بفرستند.

ساعت درست دوازده نیمه‌شب ۳۱ شهریورماه خودم هم از زیر قرآن رد شدم و سوار جیپ فرماندهی شدم و از بوشهر به مقصد آبادان و خرمشهر راه افتادیم. بنده و سه بیسیم‌چی و راننده در جیپ فرماندهی در جلوی ستون حرکت می‌کردیم. یکی از بیسیم‌چی‌هایم، ناو استوار غلام غالندی بود که اتفاقاً خودش هم بچه آبادان بود. در دل تاریکی شب و بدون آنکه خودروها چراغ روشن کنند، در وضعیت قرمز آماده‌باش، ستون حرکت کرد. برای احتیاط در یک کیلومتری جلوی ستون، دو دستگاه جیپ حامل تیربار حرکت می‌کردند که حکم دیده‌بان و شناسایی داشتند و موظف بودند هر حرکت مرموز و غیرعادی را بلافاصله با بیسیم به من گزارش کنند.» و...

با گذشت ۴ دهه از آغاز جنگ تحمیلی تاکنون خاطرات بسیاری از رشادت‌های غیورمردان این سرزمین بازگو شده اما همچنان ناشناخته‌ها و ناشنیده‌هایی از شجاعت‌های نیروها از جمله تکاوران نیروی دریایی این سرزمین باقی مانده است، تکاورانی از جنس فولاد آب‌دیده، بی‌باک در مقابل دشمن و استوار در برابر سختی‌ها و ناملایمات؛ رمز و رازهای حضور کلاه‌سبزها در جبهه آنچنان سر به مهر مانده است که شاید حضور مؤثر آنها در دفاع از خرمشهر دور از ذهن به‌نظر برسد اما حقیقتی است که کمتر بازگو شده است. توصیه می‌کنیم ادامه خاطرات را در کتاب «تکاوران نیروی دریایی در خرمشهر» از زبان ناخدا هوشنگ صمدی مطالعه نمایید.

منبع: کتاب «تکاوران نیروی دریایی در خرمشهر» ناخدا هوشنگ صمدی

نظم جدید جهانی به لحاظ ایدئولوژیک دوقطبی استکبار جهانی و انقلاب اسلامی است

حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای صبح روز بیستم شهریورماه ۱۴۰۲ در دیدار هزاران نفر از مردم «سیستان و بلوچستان» و «خراسان جنوبی» ضعف قدرت‌های استکباری از جمله آمریکا و برخی کشورهای اروپایی را از خطوط اصلی تحول بزرگ پیش روی دنیا دانستند.

رسانه KHAMENEI.IR به همین مناسبت در گفت‌وگو با دکتر جلال دهقانی فیروزآبادی استاد و عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی به تبیین محورهای سخنان رهبر انقلاب اسلامی درباره افول آمریکا و نظم جدید جهان پرداخته است.

***

این روزها دیگر در سرتاسر دنیا و از سوی مجامع گوناگونی بحث افول آمریکا مطرح است، از منظر علم روابط بین‌الملل، افول قدرت آمریکا چه تعریف و ماهیتی دارد و مؤلفه‌های آن چیست؟

افول آمریکا برحسب ماهیت قدرت، نسبیت قدرت و چگونگی توزیع قدرت در سطح بین‌المللی تعریف می‌شود؛ به‌ویژه افول قدرت آمریکا نسبت مستقیم و ارتباط این همانی در رابطه با نسبی بودن قدرت دارد، مخصوصاً در روابط بین‌الملل که قدرت به‌طور کلی با قدرت کشورها نسبت به یکدیگر می‌تواند افزایش یا کاهش یابد.

قدرت نسبت به زمان و موضوعی که قدرت در آن اعمال می‌شود یا حوزه موضوعی آن و نسبت به سایر بازیگران بین‌المللی سنجیده می‌شود؛ لذا باید توجه داشته باشیم که وقتی می‌گوییم افول آمریکا یا افول قدرت آمریکا، این سه مؤلفه را بایستی در نظر داشته باشیم که قدرت آمریکا نسبت به گذشته چه تفاوتی کرده زیرا وقتی می‌گوییم افول کرده یعنی قدرت آمریکا نسبت به گذشته کاهش پیدا کرده و سیر نزولی دارد.

همین‌طور نسبت به موضوعی که در آن اعمال قدرت می‌شود که در یک یا چند حوزه موضوعی وقتی قدرت آمریکا را می‌سنجیم به این نتیجه می‌رسیم که قدرت او در این حوزه‌ها نسبت به گذشته کاهش پیدا کرده و در حال افول است؛ هم به صورت داخلی و هم به‌صورت ظهور قدرت‌های رقیب و چالش‌گر دیگر در این حوزه‌ها.

سوم، قدرت آمریکا نسبت به سایر کشورها. وقتی می‌گوییم افول قدرت آمریکا، بر مبنای این است که قدرت در سطح بین‌المللی چگونه توزیع شده و سهم آمریکا و سایر کشورها از قدرت چقدر است. وقتی نسبت می‌گیریم می‌بینیم قدرت آمریکا مثلاً نسبت به چین در حال افول است. پس باید به این نکته توجه داشته باشیم که وقتی صحبت از افول آمریکا می‌شود به چه معناست.

اگر بخواهید مسئله افول قدرت آمریکا و تحولات نظم کنونی و هندسه جدید قدرت را تبیین کنید این دو چه نسبتی با هم دارند؟

نظم جهانی براساس چگونگی توزیع قدرت بین کشورها شکل می‌گیرد؛ یعنی وقتی صحبت از نظم بین‌المللی می‌کنیم، به‌نوعی صحبت از قطبیت و قطب‌بندی نظام بین‌الملل است؛ بنابراین نسبت مستقیم و حتی این‌همانی بین افول آمریکا، پایان نظم تک‌قطبی و نظم نوین جهانی وجود دارد؛ یعنی وقتی می‌گوییم افول آمریکا، با توجه به اینکه آمریکا بنا بر ادعای خودش تک قطب بوده یا فراتر از این، برخی‌ها معتقد بودند هژمون بوده یا حداقل یکی از قطب‌های برتر نظام بین‌الملل بوده است. الان که می‌گوییم قدرت آمریکا رو به افول است، یعنی یکی از قطب‌های قدرت یا تنها قطب قدرت در نظام بین‌الملل در حال افول است، بنابراین این یعنی تغییر نظم بین‌الملل؛ چون وقتی یک قطب قدرت به‌ویژه اگر ادعا این باشد که تنها قطب قدرت یا تنها ابرقدرت بوده تضعیف شود و افول کند، به معنای این است که نظم مبتنی بر آن هم در حال افول است؛ لذا چون نظم تک‌قطبی با قطبیت آمریکا وابستگی مستقیم داشته در حال افول است.

اگر واقعاً تک‌قطبی بوده و آمریکا در حال افول و تضعیف است، نظم تک‌قطبی هم در حال تغییر خواهد بود و یک نظم جدید ظهور می‌کند که این نظم می‌تواند بر مبنای اینکه مثلاً چین به رقابت با آمریکا می‌پردازد و به سطح قدرت آمریکا می‌رسد، نظام جایگزین یا نظم جایگزین، نظم دوقطبی شود. اگر چند قطب قدرت در حال ظهور هستند و هندسه جدید قدرت جهانی چندقطبی مبتنی بر وجود و ظهور قدرت‌های نوظهور است به سمت چندقطبی برود و جایگزین آن می‌شود.

اگر ادعای اینکه نظم موجود تک‌قطبی یا هژمونیک و بر پایه قدرت برتر و هژمونی آمریکا شکل گرفته را بپذیریم، وقتی قدرت آمریکا افول می‌کند، یعنی نظم آمریکامحور تک‌قطبی هژمونیک نیز در حال تغییر است؛ پس افول و پایان برتری و هژمونی آمریکا یا به بیان دیگر، افول قدرت آمریکا، یعنی افول و پایان نظم تک‌قطبی یا هژمونیک موجود است و نظم‌های دیگری در حال ظهور هستند و پایان نظم تک‌قطبی و آغاز ظهور نظم‌های جایگزین بر مبنای هندسه جدید قدرت در نظام بین‌الملل است؛ لذا رابطه مستقیمی بین افول آمریکا، پایان نظم تک‌قطبی و ظهور هندسه و نظم جدید قدرت وجود دارد و لازم و ملزوم یکدیگرند.

افول و زوال آمریکا چقدر به افول گفتمان لیبرال دموکراسی وابسته است و زوال قدرت امنیتی و سیاسی آمریکا چقدر با افول این گفتمان و مکتب قابل تحلیل است؟

همان‌طور که شایع است در بحث‌های مربوط به نظم بین‌المللی، نظر غالب یا مشهور این است که نظم بین‌الملل بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵م) یک نظم بین‌الملل لیبرال به سرکردگی آمریکاست. اگر این‌گونه باشد، می‌توانیم بگوییم رابطه مستقیمی بین این دو وجود دارد. افول، تضعیف و زوال گفتمان لیبرالیسم مستقیماً به معنای افول و زوال آمریکا هم هست و این دو کاملاً لازم و ملزوم یکدیگرند و از طرف دیگر، افول و زوال آمریکا به معنی زوال و افول نظم لیبرال و به تبع آن، لیبرالیسم حداقل در سطح بین‌المللی است؛ گرچه بخشی از زوال و افول آمریکا معطوف به تضعیف ارزش‌های لیبرال و گفتمان لیبرالیسم در داخل خود آمریکا هم هست؛ لذا لیبرالیسم پایه و اساس نظم جهانی آمریکامحور بوده است؛ به‌طوری‌که بسیاری معتقدند نظم بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز نوعی نظم جهانی لیبرال یا لیبرال بین‌المللی بوده است؛ لذا مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده و شکل‌دهنده به پایه‌های نظم لیبرال آمریکایی یا آمریکامحور لیبرالیسم است؛ هم به‌عنوان یک ایدئولوژی مشروعیت‌بخش به نظم آمریکایی، هم به‌عنوان تعیین‌کننده نظم و نهادهای لیبرال که نهادها و کارگزاران نظم اقتصادی بین‌المللی لیبرال بودند و هم لیبرالیسم به‌عنوان ایدئولوژی مشروعیت‌بخش به نظام لیبرال دموکرات؛ بنابراین لیبرالیسم عنصر توجیه‌کننده و عامل مشروعیت‌بخش هژمونی آمریکا در نظم جهانی لیبرال بوده است و طبعاً اگر لیبرالیسم در حال افول باشد، مستقیماً به معنای افول قدرت آمریکا هم هست.

پس حداقل می‌توانیم بگوییم افول گفتمان لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی یکی از عوامل افول آمریکا در جهان است؛ به این علت که یکی از مهم‌ترین توجیهات نظم جهانی لیبرال آمریکامحور نظم هژمونی لیبرالیسم بود؛ به عبارت دیگر، ادعای آمریکایی‌ها این بوده و کماکان هست که چون لیبرالیسم و ارزش‌های لیبرالیسم یک نظام همیشگی و گفتمان و ارزش‌های جهان‌شمول است، لذا نظم مبتنی بر آن به رهبری آمریکا نیز جهان‌شمول است.

اگر این پایه توجیه‌کننده و مشروعیت‌بخش تضعیف شود، نظم آمریکایی تضعیف می‌شود و قدرت و جایگاه بین‌المللی آمریکا هم تضعیف می‌شود. پس از فروپاشی شوروی، یک نوع خوش‌بینی لیبرال در نظام بین‌الملل شکل گرفت یا حداقل آمریکایی‌ها بسیار تبلیغ می‌کردند که پس از فروپاشی شوروی، گفتمان لیبرالیسم یا ایدئولوژی لیبرالیسم هیچ معارض یا مخالفی ندارد و فوکویاما تز پایان تاریخ را داد؛ یعنی لیبرالیسم در نظام‌اندیشگی بشر و همین‌طور نظام لیبرال‌دموکراسی به‌عنوان بهترین نظم و نظام سیاسی که بشر به آن دست پیدا کرده است. بنابراین با خوش‌بینی تبلیغ می‌کردند تاریخ پایان‌پذیرفته و لذا لیبرالیسم هیچ معارضی ندارد. زمان زیادی نگذشت که این فرضیه ابطال شد و حتی خود فوکویاما حرفش را پس گرفت و از همان موقع که ادعا شد لیبرالیسم به‌عنوان گفتمان غالب در روابط بین‌الملل و فراتر از آن در همه کشورها هست، این فرضیه باطل شد.

نشانه‌ها، علل و عواملی حاکی از افول لیبرالیسم و لیبرال‌دموکراسی می‌بینیم که به معنای افول قدرت آمریکا هم هست؛ چون حداقل یکی از پایه‌های قدرت آمریکا در همه حوزه‌ها اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و گفتمانی لیبرالیسم است و اگر این تضعیف شود، افول قدرت آمریکا به تبع آن تضعیف می‌شود.

یک‌سری عوامل درونی باعث تضعیف لیبرالیسم و لیبرال‌دموکراسی شده مثل تناقضات درونی لیبرال‌دموکراسی، چگونگی جمع بین منافع فردی و منافع جمعی، ناکارآمدی لیبرال‌دموکراسی در تأمین نیازها و منافع شهروندان به‌ویژه در دوران کرونا، بازگشت دولت به اقتصاد و مداخله دولت در اقتصاد در کشورهای سرمایه‌داری و خود آمریکا و ظهور نوعی مرکانتیلیسم و حمایت‌گرایی جمعی و یک‌سری عوامل بیرونی نیز حکایت از این دارند که ایدئولوژی لیبرالیسم و نظم اقتصادی سیاسی لیبرال روبه افول و تضعیف است. از جمله ظهور ایدئولوژی معارض با آن و در رأس آن، اسلام سیاسی گفتمان انقلاب اسلامی است. ظهور انواع دیگری از نظم و نظام سیاسی به‌عنوان رقیب و معارض مثلاً نوعی نظام سیاسی که الان در چین شکل گرفته یا در روسیه هست و بیش از همه اینها، نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان نوعی مردم‌سالاری دینی، همگی بیانگر این هستند که لیبرالیسم بدون معارض نیست و این نظم‌های سیاسی در حال گسترش هستند.

شکست راهبرد و سیاست توسعه‌ای دموکراسی در جهان؛ آمریکایی‌ها بلافاصله پس از فروپاشی شوروی شروع به توسعه دموکراسی کردند و اعتقادشان این بود که اشاعه لیبرالیسم و دموکراسی موقعیت آمریکا را تقویت می‌کند که واقعیت داشت؛ ولی در عمل شکست خورد.

ناکارآمدی لیبرال‌دموکراسی در کشورهای درحال‌توسعه. بسیاری از کشورهای لیبرال‌دموکرات مبتنی بر لیبرالیسم کم‌کم دارند از این نظم عدول کرده و نظم‌های جایگزینی را پیگیری می‌کنند؛ ازجمله در جهان اسلام و همین‌طور جهانی‌زدایی و جدایی در اقتصاد و تجارت جهانی بیانگر این است که لیبرالیسم به‌عنوان یک مکتب سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی در حال افول است. این افول مستقیماً یعنی افول آمریکا؛ چون مشروعیت نظم آمریکامحور براساس ایدئولوژی لیبرالیسم بود.

شکل‌گیری ساختارهای نوین اقتصادی و امنیتی در هندسه جدید قدرت جهان چه تأثیری بر روند افول آمریکا دارند؟

باید بگوییم کاملاً موثر هستند. هر نظم بین‌المللی بر پایه یک‌سری نهادهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی است؛ از جمله نظم لیبرال آمریکا محور براساس شکل‌گیری ساختارهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی است. مثلاً در حوزه اقتصادی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی یا ناتو و ساختارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی که آمریکا برای تحکیم و تثبیت نظم جهانی لیبرال موردنظر خودش ایجاد کرد. اگر نظم جهانی لیبرال آمریکامحور در حال افول است، طبعاً ساختارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی بین‌المللی جایگزینی تأسیس می‌شود که در حال شکل‌گیری هستند.

تأسیس این ساختارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی مشخصاً ساختارهایی مثل سازمان همکاری شانگهای یا بریکس حکایت از این می‌کنند که نظم لیبرال آمریکامحور تضعیف شده و روبه افول است؛ چون ساختارهای اقتصادی سیاسی بدیلی دارد تأسیس می‌شود. اگر آمریکا بر متن اقتصادی، سیاسی و امنیتی سلطه و تسلط داشت، اجازه نمی‌داد این سازمان‌ها شکل بگیرند و لذا شکل‌گیری این ساختارها حکایت از این می‌کند که قدرت آمریکا و نظم آمریکایی در حال افول است و تحکیم و توسعه این ساختارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی نقش تعیین‌کننده‌ای در هندسه جدید قدرت جهانی و افول قدرت سیاسی، اقتصادی و امنیتی آمریکا دارد.

شاید بعضی‌ها تشکیک می‌کنند که شانگهای یا بریکس نقش تعیین‌کننده‌ای در نظم و نظام بین‌المللی ندارند. اما تأسیس آنها حکایت از افول قدرت آمریکا دارد و طبعاً این ساختارها، سازمان‌ها و نهادها در حال تقویت و توسعه هستند و این امر بیانگر این است که هندسه قدرت جدید و نظم جدیدی در حال تحکیم است.

مسئله تدریجی بودن افول آمریکا چگونه قابل تحلیل است و این روند چه زمانی را برای وقوع به خود اختصاص داده است؟

نظم جهانی این‌طور نیست که یک یا دو و یا پنج ساله تغییر کند و یک پروسه تدریجی است. انتقال قدرت یک‌شبه صورت نمی‌گیرد. انتقال قدرت از کشوری به کشور دیگر، از بلوکی به بلوک دیگر یا از یک منطقه جغرافیایی به منطقه دیگر زمان‌بر است. به فاصله بین انتقال قدرت از یک کانون قدرت به یک کانون دیگر یا تغییر هندسه قدرت و قطب‌بندی در نظم بین‌الملل دوران گذار گفته می‌شود.

نظم بین‌المللی از سال ۱۹۹۱ که شوروی فروپاشید تا سال‌های اخیر و تا به امروز در حال گذار بوده؛ اما به نظرم، در این دوران گذار، اوکراین یک نقطه عطف بود و جنگ اوکراین تسهیل‌کننده و تسریع‌کننده فرآیند انتقال قدرت و یک کاتالیزور بود. می‌توانیم ادعا کنیم که دوران گذار روبه پایان است و نظم جدیدی دارد جایگزین نظم پیش از دوران گذار می‌شود؛ یا به عبارت دیگر، داریم دوران گذار را پشت سر می‌گذاریم و نظم جدید کم‌کم در حال شکل‌گیری است و تثبیت می‌شود.

بحث افول و قدرت آمریکا یک بحث با پیشینه و دیرینه طولانی است و حتی می‌توانیم بگوییم از دهه ۱۹۷۰ میلادی بحث‌های اولیه درباره افول آمریکا آغاز شد. دیدگاهی به نام افول‌گرایی در ادبیات روابط بین‌الملل داریم به‌خصوص در مطالعات آمریکا که از همان دهه ۷۰ میلادی برخی از اندیشمندان قائل به افول آمریکا بودند و اینکه افول قدرت آمریکا چه دلالت و پیامدی برای نظم بین‌المللی دارد که ادبیات گسترده و زیادی تولید شد. پس این یک بحث نوظهور نیست و حداقل از ۶۰-۵۰ سال پیش در محافل علمی وجود داشته است.

آنها بیشتر هشدار می‌دادند که آمریکا قدرتش را تعدیل کند و از افولش جلوگیری کند؛ ولی علی‌رغم همه تلاش‌هایی که آمریکا کرده، نظم آمریکایی لیبرال به رهبری آمریکا رو به افول بود. فروپاشی شوروی یک لحظه تاریخی خاص را ایجاد کرد که از آن به لحظه تک‌قطبی یاد می‌کنند؛ یعنی آمریکایی‌ها تصور کردند نه‌تنها رو به افول نیستند، بلکه بر اثر فروپاشی شوروی دچار غروری شدند که تنها ابرقدرت باقی‌مانده هستند و براساس این تفکر عمل کردند که شاید نقطه عطف آن حمله آمریکا به عراق بود؛ گرچه قبل از آن به افغانستان حمله کرده بود. می‌توانیم بگوییم در اوج اینکه آمریکایی‌ها تصور می‌کردند قدرت بلامنازع و هژمون هستند و به عراق حمله کردند، همان لحظه نقطه آغاز پایان تک‌قطبی و افول قدرت آمریکا است و بسیاری که امروز درباره افول آمریکا صحبت می‌کنند می‌گویند نقطه آغاز حمله به عراق بود؛ برای اینکه از آنجا افول آمریکا شتاب بیشتری گرفت. این رویداد یک مشروعیت‌زدایی از نظم تک‌قطب یا هژمونیک آمریکامحور بود به واسطه اضافه‌باری که آمریکا متحمل شد یا به بیانی، سوءهاضمه؛ یعنی آمریکایی‌ها می‌خواستند قدرت بیش‌از حد بخورند و دستگاه هاضمه آمریکایی نتوانست و نمی‌تواند آن را هضم کند؛ لذا دچار نوعی سوءهاضمه قدرت شدند. جنگ اوکراین بیانگر تمرکززدایی از نظم موجود و تسریع شکل‌گیری هندسه قدرت جهانی و انتقال قدرت از غرب به شرق است.

از سال‌های ۲۰۰۸ به بعد که بحران اقتصادی جهانی شکل گرفت، بحث انتقال قدرت از غرب به شرق مطرح بود، به‌ویژه از زمان اوباما که چرخش به آسیاپاسیفیک برای مقابله با چین رخ داد. از آن زمان می‌توانیم بگوییم بحث انتقال قدرت از آمریکا به چین یا از غرب به شرق مطرح بود و جنگ اوکراین هم آن را تسریع کرد.

بنابراین جنگ اوکراین فقط یک جنگ ژئوپلیتیک بین روسیه و اوکراین و حتی بین روسیه و اروپا و روسیه و آمریکا نیست، در این‌جا دعوا بر سر چگونگی تأمین نظم بین‌المللی است. آمریکایی‌ها تلاش می‌کنند نظم موجود را حفظ کنند و فکر می‌کنند اگر این گردنه تاریخی را بگذرانند دوباره می‌توانند قدرتشان را تثبیت کنند. از طرف دیگر، شکست آمریکا و غرب و ناکامی آنها و پیروزی روسیه تثبیت‌کننده نظم پساآمریکایی خواهد بود که نشانه‌هایی از آن را می‌بینیم.

دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلفی داریم که یکی از دیدگاه‌ها و نظریه‌های معروف چرخه بلند قدرت در نظام بین‌الملل است. برای مثال، در تاریخ مدرن، پرتغالی‌ها به‌عنوان قدرت برتر مطرح شدند و بعد هلند، اسپانیا، بریتانیا و سپس آمریکا که ابتدا بحث صلح بریتانیایی مطرح شد و قرن بیستم را هم می‌گفتند قرن صلح آمریکایی است.

دیدگاهی وجود دارد که می‌گوید هر صدسال یک‌بار یک هژمون ظهور می‌کند و بعد افول می‌کند؛ یعنی دوران شکل‌گیری، دوران اوج و سپس دوران نزول و افول آن وجود دارد و بعد یک قدرت دیگر جایگزین آن می‌شود. اگر بخواهیم این را برای افول هژمونی آمریکا تعریف کنیم، اگر دوران نظم آمریکایی را ۱۹۴۵ بدانیم، پیش‌بینی برخی‌ها این است که نهایتاً سال ۲۰۴۵ این هژمونی افول می‌کند یا افول آمریکا تکمیل می‌شود و احتمالاً چین جای او را خواهد گرفت. برخی‌ها هم سال‌های ۲۰۳۰، ۲۰۳۵، ۲۰۴۵ و ۲۰۵۰ را می‌گویند؛ ولی فکر می‌کنم شاید همان سال ۲۰۴۵ نقطه تکمیل باشد. موضوع اصلی که الان در ادبیات روابط بین‌الملل بحث می‌شود در مورد این است که آمریکا روبه افول و شرق روبه ظهور است و بین اینها یک رقابت وجود دارد. انتقال قدرت دیر یا زود صورت می‌گیرد. در این‌باره اختلاف‌نظر چندانی وجود ندارد و بیشتر اختلاف‌نظرها درباره این است که این انتقال قدرت مسالمت‌آمیز یا خشونت‌آمیز خواهد بود که در این‌جا دیدگاه‌ها متفاوت است و بعضی‌ها معتقدند در طول تاریخ افول یک قدرت و جایگزینی آن با یک قدرت دیگر از طریق جنگ و خشونت‌آمیز بوده؛ لذا افول آمریکا هم نهایتاً خشونت‌آمیز خواهد بود و بعضی‌ها معتقدند باتوجه به تغییر و تحولاتی که در ماهیت قدرت و نظم بین‌الملل صورت گرفته، این انتقال قدرت از غرب به شرق مسالمت‌آمیز خواهد بود.

کدام‌یک از اندیشمندان برجسته در حوزه روابط بین‌الملل بر مسئله افول تأکید کرده‌اند و پایه و اساس نظریات آنها چیست؟

بحث افول آمریکا پنج، شش دهه است که مطرح بوده است. هم در خود آمریکا و هم در روابط بین‌الملل دو دسته از دانشمندان در مورد افول آمریکا بحث می‌کنند؛ یک عده افول‌گرایان هستند، کسانی که اعتقاد دارند آمریکا رو به افول است، مثل پل کندی، امانوئل والرشتاین و ادوارد لوس و در مورد افول قدرت بلامنازع آمریکا صحبت می‌کنند. پل کندی در سال ۱۹۸۹ کتابی به نام «ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ» منتشر کرد. والرشتاین در سال ۲۰۰۴ کتابی تحت‌عنوان «افول قدرت آمریکا» نوشت. این افراد قائل به این هستند که قدرت آمریکا در طول چند دهه رو به افول است. عده دیگری در مورد افول قدرت آمریکا یا افول نظم بین‌المللی و لیبرال آمریکامحور نظریه‌پردازی می‌کنند؛ ازجمله رابرت کوهین، فرید زکریا، جان مرشایمر و آمیتاو آچاریا که راجع به چگونگی افول آمریکا یا چرایی و چگونگی افول نظم بین‌الملل لیبرال و اینکه چه اتفاقی خواهد افتاد و چه نظمی جایگزین آن می‌شود کتاب‌ها و مقالاتی نوشتند. رابرت کوهین در سال ۱۹۸۴ کتابی تحت عنوان «پس از هژمونی آمریکا» نوشت. فرید زکریا در مورد جهان پساآمریکایی نوشته یا درباره این که نظم لیبرال محکوم به شکست است.

بحث افول آمریکا یکی از بحث‌های نظری و عملی مهم روابط بین‌الملل بوده؛ گاهی کسانی بحث کردند که قائل به افول آمریکا بودند و برخی‌ها درباره آن نظریه‌پردازی کردند و تقریباً می‌توانیم بگوییم نتیجه مجموع بحث‌هایی که این اندیشمندان داشتند این است که حداقل نظم بین‌الملل مبتنی بر قدرت بلامنازع آمریکا و هژمونی آمریکا در حال تغییر و افول است و می‌توانم ادعا کنم در این زمینه تقریباً اتفاق‌نظر وجود دارد.

این موضوع جنبه‌های مختلفی دارد که بعضی دلایل آن اقتصادی است و شاید مهم‌ترین دلیلش کاهش نسبی قدرت اقتصادی آمریکا است. برای مثال، زمانی تولید ناخالص داخلی آمریکا ۵۰ درصد تولید ناخالص دنیا بود و اکنون نزدیک به ۲۰ درصد شده که این امر بیانگر آن است که قدرت اقتصادی آمریکا به‌طور چشم‌گیری نسبت به بقیه کشورها افول کرده یا کاهش سهم آمریکا از درآمد جهانی که زمانی در سال ۱۹۸۰، ۲۴ درصد بود و این رقم در سال ۲۰۱۱ به کمتر از ۱۹ درصد رسید. اینها بیانگر آن است که قدرت آمریکا در حوزه اقتصادی رو به افول است. همچنین کسر هزینه‌ها در حوزه‌هایی مثل خدمات اجتماعی، سلامت و بهداشت که نشان از افول قدرت آمریکا دارد و همچنین افزایش قدرت و توان اقتصادی سایر کشورها به‌ویژه چین. وقتی می‌گوییم افول قدرت آمریکا، بخشی از آن به ظهور قدرت‌های نوظهور و رقیب آمریکا مربوط می‌شود.

آیا می‌توان گفت که این افول چشم‌گیر دلایل فرهنگی و سیاسی و نظامی هم دارد؟

بله؛ ازجمله دلایل فرهنگی که مورد توجه قرار گرفته است؛ تضعیف ایدئولوژی لیبرالیسم به‌عنوان ایدئولوژی مشروعیت‌بخش به قدرت آمریکا، افول و انحطاط فرهنگی و اجتماعی آمریکا و حتی افول لیبرالیسم و دموکراسی در خود آمریکا مخصوصاً بعد از به قدرت رسیدن ترامپ و اشغال کنگره آمریکا بود. این موارد از نگاه این نظریه‌پردازان حکایت از افول قدرت آمریکا دارد.

از دلایل سیاسی می‌توانیم به کاهش مشروعیت و اعتبار سیاسی آمریکا در جهان، تضعیف لیبرال‌دموکراسی به‌عنوان تنها نظام سیاسی و کارآمد، عدم پیروی سایر کشورها و حتی متحدان آمریکا از سیاست‌های آمریکا و ناتوانی او در تعیین و تنظیم انحصاری دستورکارهای جهانی و منطقه‌ای اشاره کنیم.

دلایل امنیتی شامل ناکارآمدی و ناکامی آمریکا در تأمین نظم و امنیت جهانی و حتی منطقه‌ای، ناکارآمدی و ناکامی آمریکا در تأمین امنیت متحدان خود و ناکارآمدی و ناکامی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای است.

دلایل نظامی هم عبارت است از ناتوانی در تبدیل قدرت نظامی به دستاوردهای اقتصادی و سیاسی که موضوع بسیار مهمی است. برخی‌ها ممکن است هنوز هم بگویند بودجه نظامی آمریکا بالاترین بودجه نظامی و حدود هشتصد میلیارد دلار است که درست است، ولی موضوع مهم این است که آمریکایی‌ها نمی‌توانند این قدرت نظامی را به دستاوردهای اقتصادی و سیاسی تبدیل کنند؛ مثل شکست در عراق و افغانستان، حمله روسیه به اوکراین، قدرت نظامی روبه رشد چین و رقابت آن با آمریکا و کاهش حضور نظامی منطقه‌ای آمریکا.

اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، برآیند این تحلیل‌ها این بوده و هست که آمریکا دیگر ابرقدرت تنها و بلامنازع و هژمون نیست و تضعیف افول نظم بین‌المللی لیبرال به رهبری آمریکا و پایان هژمونی آمریکا و قرن آمریکایی است.

هندسه جدید قدرت جهانی که رهبر انقلاب به آن اشاره می‌کنند، چه مختصاتی دارد؟

۱- یکی از مهم‌ترین مختصات هندسه جدید قدرت و نظم بین‌الملل موجود پراکندگی و تنوع قدرت است؛ یعنی عدم تمرکز همه‌جانبه قدرت در یک مرکز قدرت واحد که برخی‌ها می‌گفتند آمریکا در هندسه جدید قدرت و نظم جدید وجود ندارد، تمرکز قدرت نداریم و پراکندگی قدرت به وجود آمده است.

۲- ساختارهای قدرت متعدد و موازی در حوزه‌های گوناگون امنیتی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی؛ یعنی اگر زمانی قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی در آمریکا متمرکز بود، الان پراکنده و متنوع شده و کشورهای متعددی ظهور کرده‌اند.

۳- قطب‌های قدرت موازی، ارزش و اهمیت راهبردی قدرت نرم و اقناع‌کننده در کنار قدرت سخت و اجبارکننده.

۴- بازگشت ژئوپلیتیک و قدرت نظامی در مناسبات قدرت‌های جهانی.

۵- اهمیت یافتن ژئوپلیتیک هوش مصنوعی یعنی قدرت تولید، توزیع و کنترل داده‌ها که اکنون چینی‌ها در آن رقیب جدی آمریکا هستند و حتی از آنها جلو می‌زنند.

۶- نقش راهبردی قدرت سایبری و هوش مصنوعی در قدرت جهانی و جابایی کشورها در نظام بین‌الملل.

بر این اساس، شاهد یک نظم چندقطبی هستیم؛ یعنی بدون تردید نظم مبتنی بر قدرت بلامنازع آمریکا افول کرده و شاهد شکل‌گیری یک نوع نظم چندقطبی براساس هندسه جدید قدرت هستیم و این نظم جدید یک نظم پساآمریکایی و پساغربی است.

هندسه این نظم پساغربی چگونه خواهد بود و شرق و کشورهای آسیایی چه نقشی در آن خواهند داشت؟

فرید زکریا در سال ۲۰۰۸ کتابی به نام «جهان پساآمریکایی» نوشت یا آمیتاو آچاریا کتابی تحت عنوان «پایان نظم آمریکایی یا پس از نظم لیبرال» یا دقیق‌تر «پایان نظم جهانی آمریکایی» نوشته است.

زمانی هیچ اتفاقی در دنیا نمی‌افتاد یا هیچ‌کس نمی‌توانست هیچ کاری بکند، مگر به اجازه آمریکا و غرب که الان این‌طور نیست و حتی در منطقه خودمان، عربستان را می‌بینیم که دیگر از آمریکا اجازه نمی‌گیرد. بنابراین نظم جدید پسالیبرال است و کارگزارانش در حال تضعیف هستند و نظم دیگری جایگزین آن خواهد شد.

یکی از مهم‌ترین مختصات نظم جدید این است که اوراسیایی یا آسیامحور است. اگر زمانی غرب مرکز و کانون نظم جهانی بود، الان به آسیا منتقل شده به مرکزیت چین، روسیه، ایران، هند و اندونزی و کانون از غرب به شرق در حال انتقال است و لذا هندسه قدرت یا نظم نوین آسیامحور است.

یک ویژگی بسیار مهم دیگر این است که نظم نوین یک نظم منطقه‌محور است؛ به این معنا که مناطق در هندسه قدرت و نظم جهانی نقش تعیین‌کننده دارند و نقش مناطق بسیار تعیین‌کننده‌تر است و نقش تعیین‌کننده و خودمختاری راهبردی قدرت‌های منطقه‌ای در هندسه قدرت و نظم جهانی یکی از مختصات بسیار مهم است. نقش تعیین‌کننده منطقه غرب‌آسیا به‌ویژه خلیج‌فارس در هندسه قدرت جهانی و نظم جهانی که می‌توانیم بگوییم الان بازی بزرگی بین قدرت‌های بزرگ در منطقه غرب آسیا و خلیج‌فارس شکل گرفته که یک نمونه آن بازیگری چین در منطقه است و یکی دیگر نقش تعیین‌کننده و خودمختاری و آزادی عمل جمهوری اسلامی ایران در نظم نوین منطقه غرب‌آسیا است. اکنون ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای عمل می‌کند، ولی در نظم نوین جایگاه ایران ارتقا پیدا می‌کند.

یک ویژگی دیگر نظم نوین که در حال شکل‌گیری است افزایش نقش بازیگران غیردولتی است. درست است که کماکان دولت‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای خواهند داشت، اما بازیگران غیردولتی در نظم جدید بسیار نقش‌آفرین خواهند بود. اتحادها و ائتلاف‌های جدیدی در حال شکل‌گیری بوده مثل شانگهای و بریکس که نهادهای بین‌المللی غیرغربی هستند.

تقویت زنجیره ارزش جهانی شرق‌محور به مرکزیت چین و ارزش و اهمیت راهبردی متحدین برای قطب‌های قدرت جهانی. فاصله گرفتن تدریجی متحدین آمریکا از این کشور و نزدیکی به چین و روسیه و نهایتاً تعارض و تقابل گفتمانی اسلام سیاسی و لیبرالیسم. به نظر من، یکی از ویژگی‌های نظم نوین در حال شکل‌گیری تعارض و تقابل ایدئولوژی و گفتمانی بین لیبرالیسم به رهبری آمریکا و اسلام سیاسی و گفتمان انقلاب اسلامی به رهبری جمهوری اسلامی ایران است؛ لذا می‌شود گفت نظم جدید جهانی به لحاظ ایدئولوژیک دوقطبی بین لیبرالیسم و اسلام سیاسی است.